

مجاهدان و مقاومت تبریز

دکتر سهراب یزدانی

دانشیار گروه تاریخ - دانشگاه تربیت معلم

چکیده

نوشتار حاضر به بررسی نقش و جایگاه مجاهدان در انقلاب مشروطیت ایران، خاصه جنبش مقاومت تبریز می‌پردازد. خاستگاه اجتماعی مجاهدان عمدتاً پیشه‌وری بود. آنان به مثابه یک نیروی انقلابی نقش جدی در مقاومت برضد استبداد صغیر و اعاده مشروطیت داشتند. پژوهش حاضر در یک جمع‌بندی عملکرد مجاهدان را مثبت می‌داند، اما این نیروی انقلابی به دلیل ضعف درونی خود هیچگاه نتوانست به‌مقام رهبری مشروطیت دست یازد و جنبش مردمی را هدایت کند. از اینرو ضعف آنان در رهبری جنبش زمینه بازگشت زمامداران پیشین و ناکامی نهائی مشروطیت شد.

واژگان کلیدی

انقلاب مشروطیت - مقاومت تبریز - مجاهدان - فرودستان اجتماعی.

در دوره انقلاب مشروطیت ایران، مقاومت یازده ماه تبریز در برابر نیروهای دولتی فصلی درخشان گشود. ایرانیان برای نخستین بار در طی تاریخ طولانی و پرنشیب و فراز خود سلاح بر کف گرفتند و سختی و رنج جنگ و محاصره و گرسنگی را به جان خریدند با این هدف که حکومتی قانون‌مند برپا کنند و آزادی و حقوق شهروندی به دست آورند. در نتیجه مقاومت تبریز مراکز درهم‌شکسته و دم فروبیسته مشروطه‌خواه فرصت مناسبی به دست آوردند و پرچم مشروطه‌خواهی برافراشتند. در شهرهای اصفهان و رشت قیام درگرفت، حکومت‌های محلی مستبد آن دو منطقه سرنگون شدند و آزادی‌خواهان زمام امور را در دست خود گرفتند. سپس نیروی نظامی بسیج کردند و از اصفهان و رشت به سوی پایتخت شتافتند، به‌زندگی دولت خودکامه محمدعلی شاه پایان بخشیدند و نظام مشروطه را بار دیگر در کشور برقرار ساختند.

ستون اصلی مقاومت تبریز را مجاهدان می‌ساختند. در دوره مقاومت به‌کسانی «مجاهد» گفته می‌شد که سلاح برداشته و برای استقرار دوباره مشروطیت به‌جنگ با نیروهای طرفدار دربار استبدادی برخاسته بودند. اینان سربازان انقلاب مشروطه ایران بودند. درباره مجاهدان تبریز سخن بسیار گفته شده است و این گروه موضوع داوری‌های گوناگون و متضاد بوده‌اند. برای نمونه می‌توان به دو نوع داوری کاملاً متفاوت اشاره کرد. در یک سو احمد کسروی و مکتب تاریخ‌نگاری او جا می‌گیرد که مجاهدان را به دیده ستایش می‌نگرد و درباره‌شان چنین می‌گوید: «چون محمدعلی شاه مجلس را برانداخت و مشروطه‌خواهان و سردستان هر کجا بودند گریختند و یا به‌خاموشی گراییدند، ناگهان از میان توده یک ستارخان بی‌سواد بزرگ شده بیابان به‌پا خاسته با جان به‌کوشش پرداخت و از هر گوشه صدها مردان از میان توده به‌یاری او شتافتند و جان‌بازانه زیر درفش او گرد آمدند و دست برادری به‌هم داده جنگ را پیش بردند و روز به‌روز فیروزتر گردیدند و زمان به‌زمان بر نیروشان افزود»^۱.

درسوی دیگر تاریخ‌نگارانی را می‌بینیم که برآوردی منفی از مجاهدان ارائه می‌کنند. پژوهشگر هلندی، ویلم فلور، یکی از این دسته مورخان است و درباره ستارخان چنین داوری می‌کند: وی «از خود شهامت درخور ملاحظه و روحیه‌ای قوی در رهبری نشان می‌داد ... اما موفقیت او را خراب کرد و به غارت شهروندان بی‌دفاع پرداخت. خانه‌اش پر از غنائم بود»^۲.

این تنها نمونه کوچکی از اختلاف نظری است که در میان مورخان درباره مقام و اهمیت اجتماعی و تأثیر مجاهدان مشروطیت رواج دارد. بنابراین می‌توان گفت که پژوهندگان تاریخ جدید ایران هنوز برآورد جامعی از این گروه در اختیار ندارند و مسائل ناگفته بسیار درباره

مجاهدان وجود دارد. در این مقاله می‌کوشیم به‌برخی از این مسائل اشاره کنیم. به این منظور سه پرسش را مطرح می‌کنیم: یکم - خاستگاه اجتماعی مجاهدان تبریز چه بود؟ دوم - سرچشمه آگاهی سیاسی و اجتماعی آنان در کجا نهفته بود؟ سوم - رفتار اجتماعی مجاهدان در دوره مقاومت چگونه بود؟

تبریز با ۲۰۰ هزار نفر جمعیت دومین شهر بزرگ ایران در ابتدای سده بیستم بود.^۳ اما تعداد نسبتاً دقیق مجاهدان دوره مقاومت چندان مشخص نیست. برخی از مشروطه‌خواهان تبریز آن‌ها را ۲۰ هزار نفر می‌دانستند.^۴ خبرنگار روزنامه انگلیسی تایمز، مجاهدان را کم‌تر از ۲ هزار نفر برآورد می‌کرد.^۵ افسر فرانسوی، آنژیور، از ۴ هزار مجاهد سخن می‌گفت که به‌هنگام ضرورت تا ۱۰ هزار نفر افزایش می‌یافتند.^۶

یکی از دلایل وجود آمارهای گوناگون، پراکندگی سازمان نظامی مجاهدان بود. برخی از اهالی شهر در تمرین‌های نظامی شرکت می‌کردند، اما هیچ‌گاه پا به میدان نبرد نمی‌گذاشتند. تعدادی از داوطلبان تنها به‌نگهبانی می‌پرداختند یا در سنگرسازی کمک می‌کردند. کسانی هم بودند که به‌هنگام خطر سلاح بر می‌داشتند و در جنگ شرکت می‌جستند، اما پس از دفع خطر به‌سر کار و زندگی‌شان بر می‌گشتند. می‌توان گفت که مجاهدان بدنه‌ای اصلی و لایه‌ای پیرامونی داشتند. شاید برآورد آنژیور، که بر گفته ستارخان استوار بود، از تخمین‌های دیگر درست‌تر بوده باشد.

از پایگاه اجتماعی این مجاهدان آگاهی جامعی در دست نیست. در این جا، برای کسب آگاهی نسبی از موقعیت اجتماعی آن‌ها، به‌گونه‌ای آمار تقریبی تکیه می‌کنیم. به‌این ترتیب که از میان منابع مختلف، ۱۰۰ مجاهد را بر می‌گزینیم که نام و شغل‌شان را می‌دانیم. از آن ۱۰۰ نفر، ۹ نفر چنین بودند: دلال اسب، نوکر شخصی، میراب، راهدار گمرک، قاچاق‌چی، راهزن، باربر، شاگرد مغازه، و نوازنده (مطرب). در هر یک از شغل‌های فراش حکومتی، بنایی، زمین‌داری کوچک، و تجارت خرد ۲ نفر قرار می‌گرفتند. ۳ نفر باغبان یا اجاره‌دار باغ بودند. ۴ نفر به‌ملایی یا مکتب‌داری اشتغال داشتند. ۶ تن روستایی بودند. ۱۲ نفر تاج یا تاجرزاده بودند. ۵۸ نفر را می‌توان دکان‌دار کوچک و میانه حال و پیشه‌ور شمرد. اینان هم کسانی چون نانوا و قصاب و خیاط بودند، هم کسانی مانند نجار و دباغ و آهنگر و پینه‌دوز.

در بررسی خاستگاه اجتماعی مجاهدان دو مطلب را فراموش نکنیم. نخست موقعیت خانوادگی این افراد است. برای نمونه، ستارخان هنگامی که به مجاهدان پیوست، دشت‌گیر

(دلال اسب) بود. اما پدر او کاسب خرده پا بود، یکی از برادرانش مدت کشاورزی می‌کرد، دیگری کفش دوز بود. نکته دوم جا به جایی مشاغل این افراد بود. چنان که ستارخان و باقرخان، هر دو، حرفه‌های گوناگونی را آزموده بودند. این امر معلول وضعیت بحران اقتصادی و فشار مالی بر طبقات تنگ دست و میانه حال بود. هر دو موضوع این حقیقت را نشان می‌داد که تعدادی از مجاهدان، جدا از شغلشان، از لحاظ اجتماعی با دکان‌داران و پیشه‌وران پیوستگی دارند.

چند بازرگان و بازرگان زاده به نیروی مجاهد پیوستند. اما اعضای این طبقه اجتماعی چندان رغبتی نشان نمی‌دادند که در نبرد مسلحانه شرکت جویند. معدودی روستایی نیز در بین مجاهدان بودند که چند تن از آن‌ها - مانند حسین‌خان باغبان - به شهرت و افتخار رسیدند. اما بیش‌تر از اشخاص روستایی یا دهقان واقعی نبودند، بلکه در محله‌های کناری شهر زندگی می‌کردند. این محله‌ها، مانند حکم‌آباد (هکماوار) و خطیب، در کنار دشت و بیابان پیرامون شهر قرار داشتند و تعدادی از ساکنان این کوی‌ها در حوالی شهر به باغداری و زراعت می‌پرداختند. برخی از همین افراد به مجاهدان پیوستند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نیروی مجاهد اساساً پدیده‌ای شهری بود که اکثر اعضایش را کاسب‌های جزء، دکان‌داران کوچک، شاگرد مغازه‌ها، پیشه‌وران، و افراد خرده‌پای شهری تشکیل می‌دادند.

اما چنین افرادی از چه آگاهی اجتماعی برخوردار بودند، و تا چه حد با مفهوم آرمان‌هایی که در راه شان می‌جنگیدند، آشنایی داشتند؟ مخالفان مشروطه برای رفتار خام مجاهدان داستان می‌ساختند و متلک می‌گفتند.^۷ مشروطه‌خواهانی از رده تقی‌زاده نیز با نظر خوش به آنان نگاه نمی‌کردند. تقی‌زاده بسیاری از مجاهدان را بدون آگاهی اجتماعی و سیاسی می‌دانست. او در نامه‌ای به ادوارد براون چنین نوشت: «اکثر این تفنگ‌چی‌ها نه می‌دانستند مشروطه چه چیز است نه استبداد. فقط محض از برای معیشت و گذران خود، که روزی یک قران بگیرد، تفنگ برداشته بود.»^۸

چنین ادعاهایی را نمی‌توان درست پذیرفت. برخلاف آنچه در بسیاری از نوشته‌ها آمده است، همه مجاهدان افرادی بی‌سواد و ناآگاه نبودند. برای نمونه، میرزا آقا بالا خیابانی پیش از آن‌که تفنگ بردارد، ملای مکتب‌دار بود.^۹ میرعبدالحسین خازن خیابانی خواندن و نوشتن نمی‌دانست، اما طبع شعر داشت و درباره مضمون‌هایی چون میهن، آزادی، و مبارزه شعر می‌سرود.^{۱۰} در عین حال، این امر حقیقت دارد که اکثر مجاهدان بی‌سواد بودند. تعدادی از

آنها به پیروی از فتوای مراجع تقلید در راه مشروطه می‌جنگیدند. گروهی از مجاهدان شیخی به پیروی از ثقة‌الاسلام، پیشوای شیخیان تبریز، سلاح به کف گرفته بودند. برخی از مجاهدان هم از روشنفکران و بازرگانان آزادی‌خواه تأثیر پذیرفته بودند. چنان که حسین‌خان باغبان به علت آشنایی با حاج میرزا آقا فرشی با اندیشه مشروطه‌خواهی آشنا شده بود.^{۱۱}

به‌جز این‌ها، سازمان‌ها و گروه‌هایی هم بودند که به ترویج آگاهی بین رزمندگان مسلح کمک می‌کردند. مرکز غیبی و اجتماعیون باکو می‌کوشیدند تکالیف اجتماعی مجاهدان را به آنان گوشزد کنند. واعظان مشروطه‌خواه - مانند شیخ سلیم، میرزا جواد ناطق، میرزا حسین واعظ، حاجی شیخ علی‌اصغر لیلایوی - در موعظه‌ها و سخن‌رانی‌های خود به تربیت اجتماعی مجاهدان نیز توجه می‌کردند. مجاهدانی مانند حاجی‌خان قفقازی و میرزا غفار زنوزی، که در قفقاز با مسائل سیاسی آشنا شده بودند، تجربه خود را در اختیار مجاهدان تبریز می‌گذاشتند. اما همه این کوشش‌ها در خلال زمانی کوتاه، و در شرایط سخت نظامی، محاصره، و جنگ شبانه‌روزی تا چه حد موجب رشد آگاهی اجتماعی و سیاسی مجاهدان می‌شد؟

برای پاسخ دادن به چنین پرسشی نمی‌توان تنها بر عامل آموزش سیاسی تأکید ورزید. بلکه باید به شرایط زندگی و کار قشرهایی نگریست که به‌صفت مجاهدان پیوسته بودند. بنابراین بار دیگر به‌خاستگاه اجتماعی آن گروه توجه می‌کنیم. چنان‌که گفته شد، بیش‌ترین تعداد مجاهدان از میان دکان‌داران و پیشه‌وران می‌آمدند. این افراد زیر فشار سخت اقتصادی قرار داشتند. رقابت کالاهای خارجی و سیاست اقتصادی روسیه در آذربایجان سال‌ها بود که بر پیشه‌وران و دکان‌داران کوچک فشار می‌آورد. در نتیجه صاحبان صدها دکان و کارگاه ورشکست شدند و از کار باز ایستادند. پدیده ورشکستگی پیشه‌وران در سراسر کشور رواج داشت. اما چون اقتصاد تبریز بیش از شهرهای دیگر به اقتصاد بین‌المللی وابسته بود، پیشه‌وران آن نیز بیش از شهرهای دیگر کشور زیر فشار قرار داشتند.^{۱۲}

سپس وضعیت اقتصادی کشور بدتر از پیش شد. بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ ق. / ۱۲۶۱ تا ۱۲۸۱ ش. نرخ تورم در شهرهای ایران بالا رفت و بهای کالاهای غذایی افزایش یافت.^{۱۳} تبریز در میان شهرهای بزرگ کشور یکی از بالاترین نرخ‌های تورم را داشت.^{۱۴} کنسول انگلیس گزارش می‌داد که اهالی تبریز روز به روز فقیرتر می‌شوند و نمی‌توانند کالاهای وارداتی مصرفی - مانند پارچه، قند و شکر، نفت، و چای - را بخرند.^{۱۵} می‌توان نتیجه گرفت که دکان‌داران و پیشه‌وران خرده‌پای تبریز قشرهایی بودند که ورشکستگی، بی‌کاری، و فقر بر سرشان سایه

افکنده بود. بنابراین هنگامی که جنبش مشروطه آغاز شد، آنان با امید بهبود وضع زندگی خود به آن پیوستند، و پس از تشکیل نیروی مجاهد برای دفاع از آرمان‌هایی که تصور می‌کردند برایشان عدالت به‌ارمغان می‌آورد، سلاح برداشتند.

بر این فشار اقتصادی، ستم حکومت گران افزوده می‌شد. این درست که در جامعه ایران همه قشرهای اجتماعی قربانی حکومت استبدادی بودند، اما این نکته را در نظر بگیریم که جامعه بر پایه سلسله مراتب اجتماعی استوار بود و به‌گونه‌ای کار می‌کرد که قشرهای فرودست بیش از بخش‌های دیگر مزه ستم و نابرابری و بی‌قانونی را می‌چشیدند. بنابراین، نظام استبدادی پدیده‌ای نبود که می‌بایست آن را تنها از راه باسواد شدن و کتاب خواندن شناخت. گروهی از فرودستان با انگیزه مبارزه با آن نظام ستم‌گر و برای به‌دست آوردن حقوق شهروندی به‌مجاهدان پیوستند.

اما آشنایی با فقر و ستم یک چیز است، آگاهی به علل و ریشه‌های آن چیز دیگر. کسب این آگاهی نیاز به آموزش و تربیت سیاسی دارد. بر پایه اطلاعاتی که داریم، می‌توانیم بگوییم که اکثر مجاهدان، همانند بیش‌تر فرودستانی که به جنبش‌های اجتماعی می‌پیوندند، درک چندانی از مسائل اجتماعی نداشتند. آن‌ها نه به ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی فقر و بیچارگی خود آگاه بودند، نه از مسائل پیچیده سیاسی سر در می‌آوردند. چنین محدودیت‌هایی خواه ناخواه بر رفتار اجتماعی مجاهدان تأثیر می‌گذاشت. بنابراین ببینیم هنگامی که آنان قدرت را در تبریز به‌دست خود گرفتند، چه رفتاری نشان دادند.

بهترین مقطع زمانی برای مطالعه این مورد هنگامی است که مجاهدان بر تبریز چیره بودند. در رمضان ۱۳۲۶ / مهر ۱۲۸۷ جنگ تبریز با پیروزی مشروطه‌خواهان به پایان رسید و سراسر شهر به‌تصرف آنان درآمد. کنسول انگلیس در تبریز، راتیسلا، تقسیم قدرت در شهر را چنین توصیف کرد: انجمن ایالتی به‌طور مرتب جلسه‌هایش را تشکیل می‌داد، اما چندان دخالتی در کارها نداشت. اجلال‌الملک از جانب انجمن بر شهر حکومت می‌کرد، اما حکومت‌اش پوشالی بود. در حقیقت، ستارخان و باقرخان و مجاهدان آن‌ها هرچه می‌خواستند، می‌کردند.^{۱۶} به این ترتیب، نبرد مسلحانه به گروهی قدرت بخشیده بود که بار اصلی دفاع از شهر را بر دوش داشت. این نکته را می‌دانیم که بخش بزرگ مجاهدان از قشرهای فرو دین جامعه بودند و اینکه در نتیجه تحولات انقلاب به‌قدرت رسیده بودند. این پدیده‌ای کم مانند در تاریخ ایران، و تنها نمونه در عصر انقلاب مشروطه بود. ببینیم آنان در چند ماهی که بر شهر چیره بودند، چه

رفتاری در پیش گرفتند.

رفتار مجاهدان هدف انواع خرده‌گیری‌ها بوده است. هم مخالفان مشروطه و ناظران بیگانه بر آن‌ها ایراد گرفته‌اند، هم مشروطه‌خواهانی چون تقی‌زاده و شیخ محمد خیابانی، هم سوسیال‌دموکرات‌هایی که از قفقاز به یاری تبریز آمده بودند. تقریباً همه کسانی که بر مجاهدان خرده گرفته‌اند، به آن‌ها تهمت سوء استفاده مالی زده‌اند. اما مسأله مالی را می‌توان از دو زاویه نگاه کرد: یکم - گرفتن اعانه از توان‌گران، دوم - باج‌گیری و غارت‌گری. این نکته‌ای بدیهی است که هیچ جنگی را نمی‌توان بدون پشتوانه مالی سازمان داد. مخارج جنگ تبریز را روزی هزار تومان برآورد کرده بودند و گردانندگان شهر می‌کوشیدند این مبلغ را از کیسه هم‌شهریان خود به‌دست آورند. قشراهی توان‌گر، به ویژه بازرگانان، منبع اصلی تأمین مالی بودند. اما همه آنان مایل به پرداخت اعانه نبودند. بنابراین زور و ارعاب برای گردآوری پول به‌کار می‌رفت،^{۱۷} و چون مجاهدان بازوی اجرایی مشروطه‌خواهان بودند، ثروتمندان آن‌ها را به پول گرفتن اجباری متهم می‌کردند. اما باج‌گیری و غارت مقوله‌هایی دیگر بودند.

مجاهدان بارها به این متهم شدند که دست بر اموال ساکنان شهر گذاشته‌اند. کنسول روسیه در تبریز گزارش می‌داد که مجاهدان به غارت خانه‌ها و مغازه‌ها می‌پردازند، یا آن که از مغازه‌داران باج می‌گیرند.^{۱۸} حتی مشروطه‌خواهان پرو پا قرصی مانند ویجویه نیز می‌نویسد که در گرماگرم نبرد، دسته‌ای از مجاهدان سرگرم غارت خانه‌ها شدند و به این ترتیب، اختیار جنگ از دست فرماندهان بیرون رفت.^{۱۹} پس آیا، چنان که مهدی مجتهدی می‌گوید، چیرگی مجاهدان بر شهر با زورگویی به مردم صلح‌جو، ارعاب و کشتن آن‌ها، و غارت اموال‌شان همراه بود؟^{۲۰}

بر پایه گزارش‌های گوناگون می‌دانیم که گاه چنان اعمالی رخ می‌داد. در بین مجاهدان اشخاص ناتراشیده و ضعیف آزار وجود داشتند. در زمان صلح، که خطری شهر را تهدید نمی‌کرد، سر و کله افراد فرصت‌طلب و سودجو، فراش‌های حکومتی گذشته، و قداره‌بندها بین مجاهدان پیدا شد. چنین افرادی، به‌عادت گذشته، مردم ناتوان و بی‌پناه را تهدید می‌کردند و می‌ترساندند و سرکیسه می‌کردند.

در عین حال، از خلال گزارش‌های دیگر می‌توان فهمید که تصویر سراپا منفی مهدی مجتهدی چندان با واقعیت‌ها نمی‌خواند. در حقیقت مشروطه‌خواهان توانستند نظم و امنیت را در شهر به‌خوبی برقرار سازند.^{۲۱} در مورد خشونت و غارت‌گری مجاهدان نیز به بی‌راهه نرویم.

برخی از سرکردگان نام‌دار، مانند حسین‌خان باغبان، پاک‌دست و مردم‌دوست باقی ماندند. درباره کسانی هم که گاه به‌بدی یاد شده‌اند باید با احتیاط داوری کرد. نمونه‌ای بیاوریم. مشهدی حاجی‌خان سرکرده‌ای بود که تقی‌زاده در نامه‌اش به براون، او را با صفت «غارت‌گر» مشخص کرد. مشهدی حاجی‌خان در روزگار مجلس دوم کمیسر نظمی شد. پس از آن که روس‌ها او را به دار کشیدند، از خانه‌اش فقط مقداری آرد و چند کالای بی‌ارزش به‌دست آوردند.^{۲۲} این نشانه تهنی‌دستی فرمانده‌ای بود که شهرت غارت‌گری داشت. پس مال غارتی به‌کجا می‌رفت؟

شاید بتوان پاسخ را در سرگذشت سرکرده دیگری یافت. مشهدی محمد اسکویی عمواغلی پس از سرنگونی حکومت استبدادی به‌مقام کمیسر نظمی رسید و سرپرستی دو محله حساس دوجی و سرخاب به او سپرده شد. مشهدی محمد نیز با دست روس‌ها بر سر دار جان باخت. دارایی برجا مانده از او صد تومان هم نمی‌ارزید. وی غم‌خوار و یاور فرودستان بود و شب‌ها پول و نان به در خانه بی‌نویان می‌برد.^{۲۳} می‌توان احتمال داد که برخی از مجاهدان مانند او بودند و پولی را که از توان‌گران می‌گرفتند، به‌رسم عیاران، بین تنگ‌دستان تقسیم می‌کردند، یا آن را به‌مصرف دفاع از شهر می‌رساندند.

بر پایه شواهد گوناگون می‌توانیم مجاهدان را از نظر رفتار اجتماعی‌شان به‌سه دسته تقسیم کنیم: یکم - آن‌هایی که میان هم‌شهریان خود و مانند آن‌ها می‌زیستند. این افراد یا به‌پشتیبانی از مشروطیت یا برای دفاع از خانه و شهر خود تفنگ به‌دست گرفته بودند. آزارشان نیز به‌کسی نمی‌رسید. بسیاری از آن‌ها نیز پس از پایان گرفتن جنگ‌ها به‌سر کار و زندگی خود برگشتند. دوم - گروهی که می‌خواستند از موقعیت به‌دست آمده سود مالی ببرند، یا با تکیه بر پایگاه‌های جدید قدرت به هم‌شهریان خود زور بگویند. سوم - کسانی که غم‌خوار مردم فرودست بودند و مشروطیت را فرصتی مناسب برای کمک به آن‌ها می‌دیدند.

بنابراین رفتار مجموعه نیروی مجاهد را نمی‌توان منفی دانست. یکی از داورهای معتدل و منصفانه درباره آنان به قلم ثقه‌الاسلام نوشته شده است: «پاره‌ای حرکات که در سابق اتفاق افتاده و حالا نیز گاهی اتفاق می‌افتد، می‌دانید که مرد عاقل متدین به آن‌ها رای نمی‌دهد و نمی‌پسندد... اما از انصاف و حق نمی‌توان گذشت که از آن همه پافشاری‌ها و حفظ ناموس‌ها و بذل جان‌ها و حفظ مملکت نمی‌توان اغماض کرد...»^{۲۴}

از منظر اجتماعی، ضعف مجاهدان در نکته دیگری نهفته بود. آنان نتوانستند درگیر و دار

رویدادهای مشروطیت به صورت رهبران سیاسی نوعی جنبش مردمی درآیند. این امر دلایل متعددی داشت. در این جا تنها به دو علت اشاره می‌شود: نخست - پایگاه اجتماعی مجاهدان، دوم - ماهیت انقلاب ایران.

در مورد نخست این را می‌دانیم که بسیاری از مجاهدان در چرخه تولید اقتصادی، افرادی غیر متخصص و وابسته، تولید کننده خرد، یا غیر مولد بودند. آنان انسان‌های بی‌پناه عصر استبداد بودند و مسلماً جامعه‌ای را مطلوب می‌دانستند که نسبت به جامعه‌ای که در آن می‌زیستند، عدالت بیشتری به آنان ارزانی دارد. برخی از مجاهدان نیز به گونه‌ای برای اجتماعی باور داشتند. اما آن آرمان‌های کلی و مبهم در برنامه‌ای با هدف‌های سیاسی و اجتماعی مشخص تبلور نیافت. مجاهدان خود را مدافع قشرهای فرودست ندانستند و پیشنهادی برای تثبیت حقوق سیاسی یا اجتماعی این قشرها ارائه نکردند. در میان چند هزار مجاهد تبریزی تنها گروه کوچک «مجاهدان قفقازی» چنین برنامه‌ای داشت. این گروه پیشنهادی در مورد تقسیم زمین بین دهقانان تهیه کرد و آن را در اختیار انجمن ایالتی نیز گذاشت.^{۲۵} اما انجمن محافظه‌کارتر از آن بود که تن به چنین دگرگونی ژرفی بدهد، شمار و توان اجتماعی «مجاهدان قفقازی» نیز کم‌تر از آن بود که بتوانند در روال مشروطیت ایران چرخشی بزرگ ایجاد کنند.

مورد دوم از ماهیت انقلاب مشروطه بر می‌خاست. مشروطیت اگر به پیروزی کامل می‌رسید، نظام کهن زمین‌داری را نابود می‌کرد، به چیرگی سیاسی و اجتماعی زمین‌داران بزرگ پایان می‌بخشید، و قدرت طبقه متوسط شهرنشین را بر جامعه چیره می‌ساخت. اما مبارزه سیاسی و دگرگونی‌های اجتماعی عصر انقلاب به سویی رفتند که چنان امری رخ نداد. طبقه متوسط در راه سازش با نظام کهن گام برداشت. بسیاری از مشروطه‌خواهان تنها به دگرگونی سیاسی دل‌خوش کردند. آنان محدودیت قدرت شاه، تشکیل مجلس، تنظیم قانون اساسی، و پاسخ‌گویی دولت در برابر قوه قانون‌گذاری را هدف‌های نهایی جنبش دانستند. بخش بزرگی از مشروطه‌خواهان هرگز از تغییر بنیادهای اقتصادی جامعه سخن نگفتند. حتی گسترش حق رأی عمومی خواست آنان نبود. نتیجه آن که در طی دوره انقلاب، اندیشه‌های برابری خواهانه در جامعه رشد نکرد. مجاهدان نیز خواه ناخواه در چارچوب خواسته‌های عمومی مشروطه‌خواهان محدود ماندند.

بنابراین در برآورد کلی از عمل‌کرد تاریخی مجاهدان تبریز می‌توان گفت که آنان با

جان‌بازی خود مشروطیت از دست رفته را نجات دادند. اما به علت ضعف درونی خود نتوانستند به مقام رهبری سیاسی جنبش دست بیابند. همین‌طور، به‌سبب ساخت اجتماعی خود و ماهیت انقلاب مشروطه نتوانستند جنبشی مردمی را هدایت کنند. ضعف مجاهدان یکی از دلایل بازگشت زمام‌داران گذشته به عرصه قدرت، و ناکامی نهایی مشروطیت ایران بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۵۳، ص ۱۲۸.
۲. ویلم فلور، «لوطی پدیده‌ای اجتماعی در دوره قاجار»، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۶، ص ۲۶۰.
3. Julian Bharier, "The Growth of Towns and Villages in Iran, 1900-66", *Middle Eastern Studies*, Vol. 8, No. 1 (Jan. 1972), p. 54, Table 2.
۴. محمدباقر ویجویه، بلوای تبریز (تاریخ انقلاب آذربایجان)، به‌کوشش علی کاتبی، تهران، کتاب‌های سیمرخ، چاپ سوم، ۱۳۵۵، ص ۱۱۱.
5. Arthur Moore, *The Orient Express*, London, Constable & Company Ltd., 1914, p. 3.
۶. آنژنیور، «گزارشی از انقلاب مشروطه ایران (رویدادهای تبریز)»، ترجمه یحیی شهیدی، بررسی‌های تاریخی ایران، سال اول، شماره اول (مرداد - شهریور ۱۳۷۳)، ص ۸۳.
۷. احمد کسروی، زندگانی من، [تهران]، انتشارات بنیاد، ۱۳۵۵، صص ۳۱-۳۲.
۸. ادوارد براون، نامه‌هایی از تبریز، ترجمه حسن جوادی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۱۷۵.
۹. همان منبع، ص ۲۱۹.
۱۰. صمد سرداری نیا، مشاهیر آذربایجان، تبریز، انتشارات ذوقی، ۱۳۷۰، صص ۱۸۷-۱۹۴.
۱۱. همان منبع، ص ۲۰.
۱۲. جان‌فوران، «مفهوم توسعه وابسته به‌مثابه کلید فهم اقتصاد سیاسی ایران دوره قاجار»، ترجمه احمد تدین، تاریخ معاصر ایران، کتاب چهارم، تهران، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۵۳.
۱۳. همان منبع، ص ۵۸.
14. Gad Gilbar, "Trends in the Development of Prices in Late Qajar Iran, 1870-1906", *Iranian Studies*, Vol. XVI, Nos. 3-4 (Summer-Autumn 1978), p. 180.
۱۵. به‌نقل از احمد سیف، اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۳، ص ۸۷.
16. A. C. Wratlslaw, *A Consul in the East*, Edinburgh and London: William Blackwood and Sons, 1924, p. 244.
۱۷. گزارش راتیسلا به بارکلی، ملفوف نمره ۵۸، بارکلی به گری، ۳۰ دسامبر ۱۹۰۸ (۶)

- ذی‌حجه ۱۳۲۶ / ۹ بهمن ۱۲۸۷)، وزارت امور خارجه انگلستان: کتاب آبی، جلد دوم، به‌کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نو، ۱۳۶۲، ص ۳۸۷.
۱۸. پوخیتونف، ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ / ۳۰ تیر ۱۲۸۷)، وزارت امور خارجه روسیه: کتاب نارنجی، جلد یکم، به‌کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نور، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۲۴۹.
۱۹. ویجویه، بلوای تبریز، صص ۱۱۷-۱۱۸.
۲۰. مهدی مجتهدی، تقی‌زاده: روشنگری‌ها در مشروطیت ایران، تهران، چاپ مؤلف، ۱۳۵۷، صص ۱۲۹ - ۱۳۰.
۲۱. نیکلسن به‌گری، شماره ۴۸۷، ۳۱ اکتبر ۱۹۰۸ (۵ شوال ۱۳۲۶ / ۸ آبان ۱۲۸۷)، حسن معاصر: تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، جلد دوم، تهران، ابن‌سینا، چاپ دوم، ۱۳۵۳، ص ۹۳۴.
۲۲. ایرج افشار، اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، [تهران]، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۹، ص ۳۸۳.
۲۳. براون، نامه‌هایی از تبریز، ص ۲۴۰؛ احمد کسروی. تاریخ هیجده ساله آذربایجان، صص ۷۰-۷۱، ۳۷۴.
۲۴. نصرت‌الله فتحی، مجموعه آثار قلمی شادروان قف‌السلام شهید تبریزی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵، ص ۳۴۱.
25. N. K. Belova, "Le 'parti social-democrate' d'Iran", in G. Haupt, M. Reberieux (eds.), *La Deuxieme Internationale et L'Orient*, Paris, 1967, p. 392.